



شماره ۶۶، یکشنبه ۱۲ آبان ۱۳۹۸



آمریکا، طرح نهایی دنیا؟

به قلم محمدعارف حاجی محمدزاده

ورودی ۹۴

«آمریکا ناجی جهان غربی است.» این جمله‌ای است که بنا به گفته توماس جفرسون -از بنیان‌گزاران آمریکای جدید- انگیزه مبارزه مهاجران سفیدپوست اروپایی برای فتح آمریکا بوده است. مهاجرانی که علیه مذهب‌گرایی و سنت‌مندی جهان اروپایی، چاره را جز در ترک وطن و ساختن جهانی دیگر، نیافتند. آنها باید رنج هجرت را به جان می‌خوردند تا جان نحیف جهان غربی خسته از جنگ‌های چند صد ساله اروپایی را توانی دهند. البته شاید تصورش را نمی‌کردند که خیلی زود بازخواهند گشت؛ نه فقط به اروپا، بلکه به همه جا...

این «هجرت برای ساختن»، در واقع هویت آنهاست که امر اخلاقی را مشخص کرده و سیاست را نیز خواهد ساخت. و مقابله هیچ کس و هیچ چیزی در مقابل این آرمان قابل تحمل نیست. هجرت‌کنندگان، باید جهاد کنند و آواره کنند و بکشند، تا فقط آنها باشند که برای «ساختن جهان آمریکایی» بمانند؛ و نه هیچ‌کس دیگر. حتی اگر ده یا بیست یا هفتاد میلیون سرخپوست لازم است کشته شوند، باید کشته شوند.

ادامه را در صفحه اول بخوانید.....

آمریکا، طرح نهایی دنیا [؟]

ادامه سرمقاله:

آمریکا، ناجی جهان غربی است و باید ساخته شود. آمریکا ساخته شد تا که جهان ساخته شود. جهان آمریکایی، به مثابه گام چندم دوران جدید حیات غربی بعد از رنسانس، ساخته شد تا جامعه غربی بار دیگر از زمینی‌ترشدن به خود ببالد. از این نظر، آمریکا اساسا پای در خواستگاه مدرنیته دارد. آمریکا، تکامل جهان غربی مدرن است چرا که مدرن بودن غرب، به نفی حضور حقیقی هرگونه‌ای از معنویت و امر قدسی، در امور دنیوی است. دنیای آمریکایی، دنیای تماما زمینی شده است. آسمان جهان آمریکایی، تماما به زمین دوخته شده است. اتوپیای آمریکایی، بهشت زمینی است. جهان آمریکایی، جهان گذر از هرگونه سنت‌مندی و رهاکردن هر نوع غایت‌انگاری است. برای آمریکا، نه تاریخ داشتن مهم است و نه از غایت هستی حرف زدن. در سده‌هایی که سایر جوامع به این می‌اندیشیدند که در مسیر مدرنیزاسیون، دقیقا می‌خواهند به چه سمتی پیشرفت کنند، آمریکا جهت را پس زد و خود پیشرفت را معبود گرفت. خدای آمریکا، توسعه یافتگی است و پرسش از جهت توسعه، به سان شریک قراردادن برای آن خدا است! آمریکا، گام دیگر غرب بر خنثی‌کردن امور است. در جهان آمریکایی، جهت از نفس می‌افتد و امور، تماما خنثی می‌شوند و از همین رو در این جهان، «غیرتی شدن»، به جز برای خود ایده آمریکا، محکوم است. ایده آمریکا، ایده نفی جهات است و دریغاً که این خود، تاختن تاریک ترین جهت ممکن در عالم معاصر، و نفی انسانیت انسان است. در زندگی انسان آمریکایی، با کثرت بی‌انتهای مفاهیم و کالاهای متنوع مواجهیم که همین کثیر بودن و متنوع بودنشان، سبک زندگی آمریکایی را ساخته است. در آمریکا به سادگی می‌توان مسلمان یا مسیحی یا هندو یا آفریقایی یا حتی انگلیسی(!) بود، تنها به این شرط که انسان آمریکایی بود. جهان آمریکایی، طرحی برای همه چیز است.

آگاهی ما -ایرانیان نسبتا مسلمان نسبتا مدرن- از اصل هویت خودمان و اصل غیریت هویت خودمان، شرط حرکت ما است. آگاهی، شرط انقلابی‌گری است و ما به میزانی که از هویت خودمان آگاه باشیم، از دیگری خودمان آگاهیم؛ و بالعکس. آمریکا، دیگری ماست و ما این را به حکم خون، بارها ثابت کرده‌ایم. ما باید از خودمان درباره آمریکا بپرسیم تا دریابیم که برای خلوص پس از التقاط و پیچیدگی‌های جدید، باید چه کنیم. تا بتوانیم به نحو عینی در پاسخ به این پرسش که آیا جهان آمریکایی طرح نهایی دنیاست، بگوییم: هرگز...

فهمیده فهمید آنچه را که شما نمی‌فهمید!

نگاهی به شهامت و شجاعت نوجوانان در صحنه‌های جهاد

به قلم طه علی‌نژاد

ورودی ۹۷ عمران



هنگامی که در قطعه شهدای بهشت زهرا و گلزارهای شهدا قدم می‌زنیم و سال شهادت و تولدشان را از هم کم می‌کنیم؛ کم نیست نتایج ۱۳ یا ۱۴ و ۱۵ سال. مطمئنا همه به این فکر می‌کنیم که یک نوجوان در این سن و سال چه درکی از جنگ داشته است؛ و چه انگیزه‌ای توانسته او را اینقدر بی‌تفاوت نسبت مرگ و خطرات دیگر آن بکند. آیا اینها بابت ناپختگی عقل و فهم آنها بوده؟ یا بالعکس این‌ها از فهم و عقل و درک بالای آنها هرچند در این سنین نشئت گرفته است؟

موضوع حضور نوجوانان در میدان‌های جنگ همیشه محل بحث و شک و اختلاف نظر بوده و هست. وقتی این مسئله مطرح می‌شود اسم شهید محمدحسین فهمیده و حضرت قاسم پسر امام حسن علیهما السلام زودتر از باقی به ذهن میرسد. خیلی به خاطر حضور حضرت قاسم در نبرد کربلا استدلال می‌کنند که حضور نوجوانان در جنگ خیلی هم کار خوب و پسندیده‌ای است؛ و برخی هم می‌گویند شرایط حضرت قاسم مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است و نسخه‌ای برای جنگ تحمیلی ما و خدایی نکرده جنگ‌های پیشرو نیست. اگر بخواهیم شرایط زمانی دفاع مقدس و سالهای منتهی به آن را بسنجیم؛ به سال‌های پیچیده و حساسی برمیخوریم. شاید انقلاب

اسلامی پس از سال‌های طولانی فراگیرترین حرکت اجتماعی در داخل ایران باشد؛ و کمتر کسی در داخل کشور تحت تاثیر جوانب فرهنگی و اجتماعی آن قرار نگرفته باشد.

بعد از انقلاب هم ترورهای منافقین (مجاهدین خلق) و مسائل قومیتی به وجود آمده در نزدیک مرزهای کشور مردم را با تجربه‌های هرچند تلخ ولی رشد دهنده جدید روبرو میکرد. پس اصلا جای تعجب نیست که بیشترین میانگین آمار مطالعه در کشور به آن سالها باز گردد. در کنار این‌ها باید به نقش‌آفرینی بسیار جدی و مهم مساجد و حسینیه‌ها و روحانیون و اندیشمندان توجه کنیم. در آن سالها هرچند به اقتضای زمان و شرایط، نوجوانان بسیار دغدغه‌مند و متفکر و آشنا به مسائل کشور و جهان و دین تربیت شدند. حال اضافه کنید بر اینها غیرت نوجوانان را که به دلیل سن کمشان دست نخورده و پاک باقیمانده بود. بزرگی میگفت: «غیرت چیزی نیست که دفعتا در انسانی به وجود بیاید. اگر انسان خودش به غیرتش صدمه نزند؛ همه غیرتمند هستند.» پس حالا متوجه می‌شویم اگر در جاهای دیگر نوجوانان نقش‌آفرینی کمتری دارند به خاطر غیرت و دغدغه‌مندی کمتر آنها نیست، بلکه از عدم آگاهی و فهم شرایط سرچشمه می‌گیرد. که در

ایران زمان انقلاب و جنگ، نوجوانان به سبب شرایط، فهم و آگاهی بالایی هم داشته‌اند. پس نباید به اشتباه، انگیزه‌ی پاک نوجوانان در دفاع از دین و میهن را جوزدگی تفسیر کنیم. در کربلا هم

می‌بینیم وقتی حضرت قاسم اجازه حضور در میدان می‌خواهد؛ امام حسین (علیه السلام) با سوالی فهم و درک پسر برادرش را می‌سنجد و بعد اجازه ورود به میدان می‌دهد.

پس طبعا باید به این هم فکر کرد که با سرکوب انگیزه و دغدغه این نوجوانان چه تاثیری بر قلب و آینده آنان گذاشته می‌شود. تنها این نکته باقی می‌ماند که حضور اینها در خط مقدم می‌تواند سرباری شود برای دیگر رزمنده‌ها و بازده جنگیدن آنان را کاهش دهد. اما بنده وقتی با خود این نوجوانان بازمانده از جنگ تحمیلی صحبت می‌کردم به چند نکته اشاره میشد. یکی اینکه خط مقدم رفتن اینها بسیار به سختی بود و زیاد پیش نمی‌آمد و ثانيا اگر به خط مقدم می‌رسیدند از آنها استفاده متناسب میشد. مثلا از یکی از آنها در نقش پیک دسته یا گروهان که نیازمند اندامی کوچک‌تر و سرعت بیشتری بود؛ بهره گرفته می‌شد؛ و هیچ شبهه‌ای درباره بی‌تاثیر بودنشان در

ذهن افراد دیگر نبود. البته برخی هم مثلا در خرمشهر با اختیار شهر را ترک نکردند و روبروی دشمن ایستادند. حتی همگی تاکید می‌کردند جبهه برای آنها همچون دانشگاه یا چیزی فراتر از آن بود؛ و نه تنها تاثیر بدی بر روحیه آنها نگذاشته بلکه آنها را فعالتر و با انگیزه‌تر و دغدغه‌مندتر کرده است. ما از آنها بی‌کی که ادعا می‌کنند جبهه تاثیر منفی روانی و فکری بر نوجوانان داشته است؛ می‌خواهیم یک رزمنده واقعی نشانمان بدهند که به جز از آسیب جسمانی از لحاظ روانی صدمه دیده باشند و یک کدام افسرده شده باشند. وقتی همچنین صحبت‌هایی به گوش این رزمنده‌ها می‌رسد حرف جالبی می‌زنند. می‌گویند: «ای کاش همفکرها و هم نظرهای این‌ها در زمان جنگ اینقدر جبهه‌ها را از رزمنده پر می‌کردند که ما «کودکان» احساس تکلیف برای دفاع از ناموسمان نمی‌کردیم.»

اگر نبرد برای اعتقاد و آرمان باشد؛ اگر دغدغه دفاع از دین حق باشد؛ خانه ماندن افسردگیست. صد افسوس که ما همچون فهمیده نشدیم. واهمه ما هم آمدن نسلیست که همچون فهمیده نداشته باشد.

اما تمام تلاشمان را در تربیت نسلی می‌کنیم که همه یک محمدحسین فهمیده باشند.

توکل به خدا...

تحریم‌ها علیه یک دانشجوی نسبتاً معمولی!

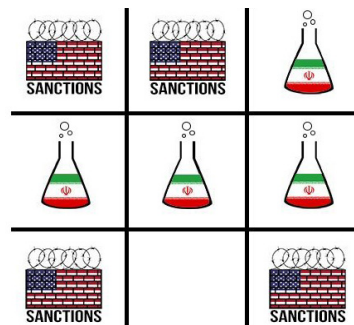
به قلم فائزه عسکری

ورودی ۹۷ ارشد مهندسی صنایع

علمی، سوالی که مطرح می‌شود این است که چرا کشور آمریکا تا این اندازه در مورد علم‌آموزی در کشورهای تحت تحریم خود نگران است و در مجامع مختلف علمی به وضع قوانین در تقابل با آن می‌پردازد؟ بخشی از جواب این سوال را می‌توان در مقاله‌ای که نشریه نیچر در سال ۲۰۰۵ تحت‌عنوان «رژیم بزرگ ایرانیان» منتشر کرد پیدا کرد «باید با تحریم در ابعاد مختلف جلوی رشد علمی ایران گرفته شود»، این جمله بخشی از مقاله مذکور است که توسط یکی از سردبیران این نشریه نوشته شده است. این سردبیر با اشاره به پیشرفت‌های علمی ایران ادامه می‌دهد: «تعالی علمی در ایران درحال بازسازی دوباره است و ایرانیان می‌دانند چه کسانی هستند و از سابقه تمدن و علمی‌شان به‌خوبی آگاه هستند. رهبر معنوی ایران [مقام معظم رهبری] به مردم کشورش فرمان داده است در همه ابعاد دانش کار کنند و مطالبات علمی داشته باشند که این مطالبات موجب پیشرفت علمی کشور ایران است و مدلسش یک مدل درون‌زا است».

واقعیت این است که رشد علمی کشور ما نظام سلطه را نگران کرده است. در واقع غرب و آمریکا به برکت علم توانستند بر کشورهای دنیا مسلط شوند و علم یکی از ابزارهای آنها بود. گفتمانی که رهبر انقلاب اسلامی در خصوص علم آموزی و اهمیت آن، در کشور ایجاد کردند در رشد علمی به وجود آمده اثرگذار بوده است، ایشان در یکی از دیدارهای خود عنوان می‌کنند: «روایتی است که فرمود: «العلم سلطان من وجده صال و من لم یجده صیل علیه» باید علم پیدا کنید. علم که پیدا کردید، پنجه‌ی قوی پیدا خواهید کرد. اگر علم نداشته باشید، کسانی که دارای پنجه‌ی قوی هستند، دست شما را می‌پیچانند.

یکی از ناشران شناخته‌شده و مهم مجلات و کتب علمی است، از مجلات زیرمجموعه خود خواست ضمن رعایت مقررات تحریمی ایران که از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا وضع شده، از انتشار مقالات ایرانی خودداری کنند. این در حالی است که طبق قوانین کمیته بین‌المللی اخلاق در نشر، هر نوع محدودیت نویسنده به منطقه جغرافیایی یا موضوع سیاسی مردود می‌باشد و هیچ یک از مجلات منتشرکننده مقالات در سرتاسر جهان اجازه محدودیت برای چاپ و انتشار مقالات نویسندگان را ندارند و این محدودیت‌ها برای نویسندگان ایرانی تنها به دلیل نفوذ بین‌المللی آمریکا در مجلات رخ می‌دهد.



با وجود همه‌ی تحریم‌های علمی علیه کشورمان، رشد علمی ما در سال‌های اخیر بی‌سابقه بوده است و دانشجویان و اساتید در رقابت‌های گوناگون علمی خوش درخشیده‌اند. یکی از نمونه‌های اخیر این توانمندی، موفقیت دانشجویان دانشکده مهندسی هوافضای دانشگاه صنعتی شریف در مسابقات بین‌المللی هوانوردی و فضانوردی آمریکا (AIAA) است که پس از یک سال تلاش با وجود مشکلات فراوان اعم از عدم اجازه برای استفاده از نرم افزارهای تخصصی-شان به دلیل تحریم‌ها و عدم امکان حضور در آمریکا موفق به کسب مقام اول از سوی هیئت داوران کنفرانس بین‌المللی پیش‌رانش و انرژی آمریکا شدند. جدای از تاریخچه نسبتاً مفصل تحریم‌های

چند روز پیش بود که برای ارسال تمرین‌های دوره‌ی آموزشی یکی از وب سایت‌های معتبر آموزش آنلاین، با پیغام OFAC Restriction مواجه شدم، از دوستان و اساتید شنیده بودم که تحریم‌های ایالات متحده آمریکا در انتشار مقالات یا استفاده از نرم افزارها گریبان‌گیرشان شده، ولی هیچ وقت فکر نمی‌کردم استفاده از دوره آموزشی که نه مرتبط با فناوری هسته‌ای است و نه حتی مسائل نظامی و دفاعی، شامل تحریم‌های ایالات متحده آمریکا علیه ایران شود. با مطالعاتی که جسته و گریخته از موضوع تحریم‌های علمی داشتم، متوجه شدم موضوع پرسابقه‌تر از آن است که فکر می‌کردم و تحریم‌های علمی آمریکا (و دنیای غرب) علیه ایران سال‌هاست که سد راه دانشمندان ما شده است.

موضوع تحریم‌های علمی علیه ایران حدوداً از اوایل دهه ۸۰ رسانه‌ای شد. در تیرماه سال ۱۳۸۴ «موسسه هوانوردی و فضانوردی آمریکا» چاپ مقالات پژوهشگران ایرانی را تحریم کرد و دانشمندان ایرانی برای شرکت در کنفرانس‌های علمی مرتبط با این نهاد به چالش برخوردند. مسئولان AIAA (که از بزرگترین موسسات تخصصی هوانوردی و فضانوردی جهان است) علت اتخاذ این ممنوعیت‌ها را حفاظت از امنیت ملی آمریکا عنوان کرده‌اند. این موضوع در همان سال‌ها واکنش تعدادی از مجلات علمی معتبر دنیا را در پی داشت و مجله ساینس در گزارش خود به مقاله دکتر مسعود دربندی، استاد مهندسی هوافضای دانشگاه صنعتی شریف، به عنوان یکی از اولین قربانیان تحریم‌های جدید AIAA اشاره کرده که ایشان پس از پذیرش مقاله‌اش یادداشتی از مدیر اجرایی این موسسه دریافت کرده است که بر اساس آن AIAA از چاپ مقاله ایشان صرف نظر کرده است. این پایان ماجرا نبود و موج رسانه‌ای پرسر و صداتر در تیرماه سال ۱۳۸۹ اتفاق افتاد. ماجرا از این قرار بود که سایت رسمی موسسه ای.تی.اس اعلام کرد به دلیل تحریم‌های آمریکا برگزاری آزمون تافل در ایران برای مدتی لغو خواهد شد. علاوه بر پوشش جدی این خبر توسط رسانه‌های داخلی، رسانه‌های خارج از کشور نیز به روایت پرآب و تاب این ماجرا پرداختند. دویچه‌وله از این مسئله به‌عنوان «زنگ خطر» یاد کرد و نوشت: «کارشناسان می‌گویند لغو برگزاری آزمون تافل در ایران زنگ خطری برای شروع تحریم‌های علمی ایران است». گام بعدی جدی آمریکا در زمینه تحریم‌های علمی در اردیبهشت سال ۱۳۹۲ برداشته شد. در این تاریخ الیوت مارشال در مجله ساینس اینسایدر نوشت که از ژورنال‌های علمی خواسته شده به تحریم‌های آمریکا علیه ایران بپیوندند و مردادماه همان سال گروه انتشاراتی تیلور و فرانسیس، که

2018						
Display countries with at least 0 Documents Apply Download data						
Country	Documents	Citable documents	Citations	Self-Citations	Citations per Document	H index
1 United States	683003	570104	528530	268883	0.77	2222
2 China	599386	569227	399135	273126	0.67	794
3 United Kingdom	211710	172148	187806	60392	0.89	1373
4 Germany	180608	158437	154187	54430	0.85	1203
15 Netherlands	63193	53784	67657	15349	1.07	957
16 Iran	60268	54915	42636	20215	0.71	292
17 Poland	49488	45365	30444	10039	0.62	519
18 Switzerland	48317	41973	56855	12623	1.18	919

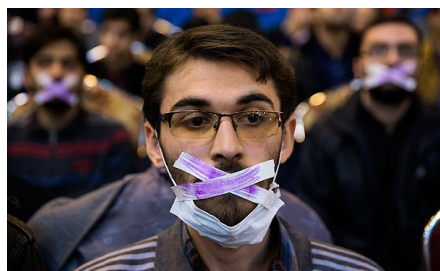
ایران در میان شانزده کشور برتر دنیا در حوزه تولیدات علمی به لحاظ استنادات مقالات (منبع: SJR)



اردوی ورودی، دکتر حسینی، دکتر جکیل، آقای هاید و دیگران

داستان فراز و نشیب اردوی ورودی‌ها و معاونت فرهنگی در سالیان اخیر
قسمت دوم

برگزاری اردو ادامه پیدا کرد و دوباره مانند سال‌های پیش داستان اردوی ورودی‌ها وارد مقطع آرامش و سکوت رسانه‌ای شد.



اما در سال ۹۷ سکوت درباره اردوی ورودی‌ها زودتر از سال‌های گذشته شکسته شد و در اواخر پاییز و زمستان، صحبت‌های رسمی و غیررسمی مختلفی بین گروه‌ها و فعالین دانشجویی درباره اردو و نسبت معاونت فرهنگی با آن شکل گرفت، دیالوگ‌هایی که فصل مشترک همه‌ی آن‌ها نقش پررنگ دانشجویان در اردو (در لایه طراحی و برگزاری) و نقش سازنده‌ی سرگروه‌های اردو بود. در نهایت جنب و جوش در فضای دانشجویی به شورای فرهنگی دانشگاه رسید و در اتفاقی جالب در روزهای پایانی سال ۹۷، فراخوانی از سمت شورای فرهنگی به منظور ارسال طرح توسط دانشجویان برای برگزاری اردوی ورودی‌های ۹۸ منتشر شد. باز هم یک به ظاهر زیبا در جریان برگزاری اردوی ورودی‌ها، شاید گمان کنید پس از این اتفاق طرح‌های زیادی توسط دانشجویان به شورای فرهنگی ارسال شد و در نهایت در طی یک جلسه حماسی شایسته‌ترین طرح برای اجرای اردوی ورودی‌ها برگزیده و اجرا شد خب، خواهش می‌کنم به دنیای واقعیت برگردید تا به‌جای داستان، تاریخ بخوانیم: در نهایت در اواخر اردیبهشت ماه جلسه‌ی شورای فرهنگی برای انتخاب یک طرح از میان طرح‌های ارسالی توسط دانشجویان برگزار شد، و بله، در نهایت هم یک طرح انتخاب شد، ولی این اصل موضوع نبود! چرا؟ چون هنگام شروع جلسه یک برگه شامل مصوبات تهیه شده توسط معاونت فرهنگی که در هیچ یک از طرح‌های دانشجویی ارسال شده نبود، نظیر تبدیل برنامه تهران ورودی‌ها به ملک طلق معاونت فرهنگی، تفویض اختیار سه‌نفره‌ای از مسئولین دانشگاه و بدون حضور دانشجویان، و نسبت تعداد ۱ به ۲۰ سرگروه‌ها به دانشجویان ورودی (پایین‌ترین نسبت در سالیان گذشته ۱ به ۱۰

میان نمایندگان گروه‌ها، تشکیل شد و پس از معرفی گزینه‌های مسئولیت اردو توسط این شورا به شورای فرهنگی دانشگاه و انتخاب مسئول اردو، فرایند اجرای اردوی ورودی‌ها رسماً شروع شد....

خب، شاید حدس بزنید که این پایان داستان‌ها و حاشیه‌های اردوی ۹۷ و شروع برگزاری یک اردوی ورودی‌های خوب و آرام مثل سال ۹۶ بوده باشد ولی این تازه شروع ماجرا بود! از زمان تشکیل شورای ۱۱ نفره اردو و انتخاب مسئول اردو توسط شورای فرهنگی تا برگزاری آن که بازه زمانی کمتر از دو ماه بود، اختلاف و نزاع معاونت فرهنگی با نمایندگان گروه‌های دانشجویی شروع شده و روز به روز شدیدتر شد. اختلاف بر سر برگزاری اردو به شیوه مد نظر معاونت فرهنگی، برای مثال کاهش تعداد سرگروه‌ها به نصف تعداد مد نظر شورا و ستاد اردو، یا به شیوه مد نظر دانشجویان تا جایی ادامه پیدا کرد که کار به باز شدن پای اعضای شورا و مسئولین ستاد اردو به دفتر حراست(!؟) دانشگاه کشیده شد.



در روزها و شب‌های منتهی به ثبت نام دانشجویان ورودی و برگزاری اردو، ماجرا تا حدی به بن‌بست بین نمایندگان دانشجویان و معاونت فرهنگی نزدیک شد که شاید باید حتی صرف برگزاری اردو در این سال را نیز مدیون پادرمیانی و وساطت سایر مسئولین دانشگاه باشیم. در این میان بالا گرفتن اختلاف نظر بین نماینده انجمن اسلامی در شورای اردو و کنار گذاشتن وی توسط ۱۰ عضو دیگر شورا به دلیل کارشکنی و حاشیه‌های ایجاد شده به دنبال آن توسط انجمن اسلامی نیز به جنجال‌های اردو افزود و آن را به یکی از جنجالی‌ترین دوره‌های برگزاری اردو ورودی تبدیل کرد. این حاشیه‌ها و جنجال‌ها تا روز برگزاری جلسه نقد و بررسی اردو در آمفی‌تئاتر مرکزی در هفته‌های پس از

به قلم محمدحسین اعلمی
ورودی ۹۴ کامپیوتر



در قسمت اول این یادداشت که در شماره قبلی نشریه میدان انقلاب منتشر شد، به داستان اردوی ورودی‌ها از سال پاییز ۹۵ تا اواسط تابستان ۹۷ پرداختیم. پس از شروع دوره جدید معاونت فرهنگی و حضور دکتر حسینی، اردوی ۹۶ شاهد بازتر شدن فضا بود. غیر از چند مورد نادر و عجیب نظیر ترکیب شورای ۳ نفره ناظر بر اردو و حضور یک دانشجوی سال سوم با سابقه اندکی در کنار دو نفر از فعال‌ترین فعالین دانشجویی دانشگاه، اردو



در مجموع به خوبی و با رضایت نسبی تقریباً همه فعالین برگزار شد، البته غیر از بله، معاونت فرهنگی! :

پس از برگزاری اردوی ۹۶ و شنیده شدن زمزمه‌های عجیب و غریبی درباره اردو، در اوایل تابستان ۹۷ دکتر حسینی مشاور جنجالی خود، جواد درویش، را به عنوان مسئول اردو معرفی کرده و در طی جلسه‌ای با حضور تعدادی از دانشجویان گزینش شده توسط معاونت فرهنگی و بدون هماهنگی با شورای فرهنگی دانشگاه طرح خود برای اردو را معرفی و تصویب کرد. پس از این اتفاق عجیب، نامه‌ای بر علیه اقدامات معاونت فرهنگی با امضای ۵۰ گروه دانشجویی به رئیس دانشگاه ارسال شد. و پس از آن با ورود شورای فرهنگی دانشگاه به مسئله اردو، معاونت فرهنگی عقب‌نشینی کرده و شورایی ۱۱ نفره به نمایندگی از گروه‌های دانشجویی و با انتخابات از

چه از نظر کیفیت اجرایی و چه از نظر محتوایی تعریفی نداشته است. و تا کنون که نگارنده در حال نوشتن این سیاهه است نیز نه خبری از برگزاری جلسه عمومی نقد و بررسی اردو به رسم سال‌های قبل بوده است و نه نتایج نظرسنجی اردو که حتی در سالیان قبل در بازه‌های مختلف انجام می‌شد تا نتایج اردو در بلندمدت بررسی شود(!) منتشر شده است و ظواهر حکایت از افت فاحش کیفیت اردو در دستان معاونت فرهنگی دارد... به هر جهت، نگارنده و بسیاری دیگر که در این چند سال درگیر اردوی ورودی‌ها بودند، متوجه نشدند که هدف معاونت فرهنگی از این سریال اعمال قدرت و دخالت و زد و خورد با تقریباً همه فعالین دانشجویی و سرکوب و بایکوت همه‌ی مخالفین خود و در نهایت به چنگ آوردن اردوی ورودی‌ها چه بود و چه نفعی از آن برای دانشگاه، دانشجویان و ورودی‌های جدید دانشگاه حاصل شد، اگر احیاناً متوجه شدید ما را نیز بی‌خبر نگذارید...



تا این‌جا به اندازه کافی عجیب و هیجان‌انگیز نبوده، به اواسط مرداد ۹۷ محدود دو ماه پس از انتخاب سینا طاهری به مسئولیت اردو و ابراز محبت و ارادت متقابل او و دکتر حسینی در فضای رسانه‌ای، برویم: سینا طاهری با انتشار نامه‌ای در کانال خود به دلیل اعمال نظر و دخالت بیش از حد معاونت فرهنگی در اردو و جلوگیری از خدشه‌دار شدن وجهه این رویداد دانشجویی، از مسئولیت اردو استعفا کرد! پس از این اتفاق جبهه حامی معاونت فرهنگی در میان دانشجویان با تقریب خوبی به کلی خالی شد و معاونت فرهنگی نیز تعارف را کنار گذاشت و مدتی پس از این استعفا به شکل کاملاً یک‌جانبه ستاد جدیدی را برای برگزاری اردو تشکیل داد، ستادی که این بار حتی ظاهراً نیز یک مسئول دانشجویی نداشت، به عبارتی پس از n سال برگزاری اردوی ورودی‌ها توسط دانشجویان، دیگر مسئول اردو یک دانشجو نبود



به هر جهت اردوی ورودی‌های ۹۸ پس از چند سال فراز و نشیب به شکل دلخواه معاونت فرهنگی، با تعداد سرگروه‌های اندک، برنامه‌های عمدتاً سالنی و تشریفاتی و با سلطه مطلق معاونت فرهنگی بر آن برگزار شد، اما حداقل جوری که نگارنده از افراد مختلف حاضر در اردو شنیده است، اردو

بود، نیز با لابی سنگین معاونت فرهنگی تصویب شد که در عمل کل داستان فراخوان ارسال طرح توسط دانشجویان را به یک داستان کمدی تبدیل کرد. در نهایت بد نیست این را هم بدانید که طرح دانشجویی تصویب شده نیز طرحی نوشته شده توسط یکی از دانشجویان ارشد خود دکتر حسینی که حتی دوران کارشناسی خود را در شریف حضور نداشت(!)، طرحی که در زمینه بسیاری از زمینه‌ها کلی و بدون جزئیات اجرایی بود، و نکته جالب‌تر این که حتی همین طرح کلی نیز در ادامه رعایت نشده و کنار گذاشته شد!



و اما فرایند برگزاری اردوی ۹۸، پس از مدتی از اتفاقات جلسه ذکر شده که شاید بتوان به جرئت آن را یک‌جور رسوایی دانست، اتفاقات جذاب‌تری رخ داد! همان‌طور که در قسمت قبل گفتم تقریباً کلیه امور و تصمیم‌گیری‌های اصلی اردوی ۹۸ به شورایی ۳ نفره از نمایندگان معاونت فرهنگی، رئیس دانشگاه و مسئول نهاد رهبری تفویض شد. اما در ادامه بدون برگزاری حتی یک جلسه این شورا، با حکم معاونت فرهنگی که شبانه بر روی روزنامه شریف قرار گرفت سینا طاهری، همان دانشجوی سال سومی که در سال ۹۶ با اعمال نظر معاونت فرهنگی و بدون تجربه حتی یک‌بار حضور در اردو، وارد شورای سه نفره نظارت بر اردوی ۹۶ شده بود، به مسئولیت اردوی ورودی ۹۸ انتصاب شد! خب، اگر این داستان



بحث بر سر یک دوگانه

به پیشنهاد نشریه «میدان انقلاب»

دو نشریه «داد» و «میدان انقلاب» طی یک همکاری قصد دارند دو دیدگاه متفاوت پیرامون دوگانه مذاکره و مقاومت ارائه دهند. هر دو مقاله برآمده از این دو دیدگاه، در هفته جاری درون صفحات دو نشریه قرار می‌گیرند. در اینجا ابتدا نوشته‌ی یکی از اعضای نشریه «میدان انقلاب» در دفاع از مقاومت و در ادامه، نوشته‌ی یکی از اعضای نشریه «داد» در دفاع از مذاکره، قرار می‌گیرند.

حکم است استقامت

به قلم علی فلاحی

روزی ۹۷ هوافضا



بعد از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، نظام سیاسی جهان به سرعت به سوی دوقطبی بلوک شرق به رهبری شوروی و بلوک غرب به رهبری آمریکا حرکت کرد. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم کمتر کشوری را می‌شناسیم که نتوان آن را در یکی از دو بلوک، قرار داد و یا حداقل آن را به یکی از آن دو نزدیکتر ندانست. اما در سال‌های پایانی این جنگ پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی در ایران رخ می‌دهد که معادلات سیاسی دنیا را تغییر می‌دهد. ایران، کشوری که پیشتر در کنار اسرائیل رسماً نماینده‌ی آمریکا در غرب آسیا به شمار می‌آمد در اثر این پدیده ناگهان تبدیل می‌شود به نقطه‌ی مقابل آن. این پدیده متکی به پشتوانه‌ی دینی خود، رؤس هر دو قطب را طاغوت می‌خواند و علناً دشمنی خود را با هر دو اعلام می‌کند. تنها ظهور چنین پدیده‌ای می‌توانست آمریکا و شوروی را در مقابل یک کشور در کنار هم قرار دهد و تناقضی عجیب و ناسازگار با نظام سیاسی جهان رقم زند. برای انقلاب اسلامی، مانند هر انقلاب و تحول اجتماعی دیگری، ارزش‌ها و ضدارزش‌هایی مطرح است و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دفاع از آن ارزش‌ها و مقابله با ضدارزش‌ها آغاز می‌شود. جمهوری اول فرانسه که مولود انقلاب کبیر بود، تنها دوازده سال دوام آورد و ناپلئون پانزده سال پس از نخستین جرعه‌های انقلاب به قدرت می‌رسد و نظام حکومتی فرانسه به پادشاهی باز می‌گردد. انقلاب اسلامی ایران نیز از روز اول تا همین امروز با چالش‌های متناسب با اهداف و ارزش‌های خود دست‌وپنجه نرم می‌کند. ابرقدرت‌های سیاسی که از ده‌ها سال پیش از پیروزی انقلاب، متوجه خطر اسلام برای اهدافشان شده بودند با پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت اسلام در قالب یک حکومت به عرصه‌ی سیاست بین‌المللی، وارد مرحله‌ی جدیدی از مبارزه با اسلام ظلم‌ستیز و حامی مظلوم شدند. در این شرایط انقلاب اسلامی با هر گامی که در راستای اهدافش برمی‌دارد با دوراهی و دوگانه‌ای روبه‌روست که معمولاً از آن به عنوان دوراهی «سازش» و «مقاومت» یاد می‌شود.

با توجه به مقدمه‌ای که گفته شد، لازم است این دو واژه را بار دیگر برای خود تعریف و تبیین کنیم تا گرفتار خوانش‌های متفاوت و بعضاً سیاست‌زده از این دو واژه که زیاد به گوشمان

دو کلام حرف حساب!

وضعیت در طرف چگونه است؟

وضعیت مقاومت در منقسم‌ترین وضعیت در چهل سال گذشته در منطقه و در مراکز می‌فرمان از منطقه. **چهار سوال** چهل سال پیش به این طرف، به‌مرکز، تزل کرده‌اند و پایین رفته‌اند، دچار افول موریانه‌وار شده‌اند.

تفنگ‌های دشمن در برابر مقاومت چیست؟

تفنگ متلا وسوسه کردن به اینکه مقاومت فایده ندارد **تفنگ** متلا تهدید به جنگ با فشار اقتصادی **تفنگ** متلا به طمع انداختن ما با وعده مذاکره دوباره

معنای مقاومت چیست؟

معنای مقاومت این است که انسان یک راهی را انتخاب کند که آن را حق و درست می‌داند و در این راه شروع به حرکت کند و تزلزل را از حرکت در این راه منصرف کند.

هدف از مقاومت چیست؟

رسیدن به نقطه بازگردانی هر ملت آزاده و باشرقی در مقابل تحمیل و زورگویی است.

مقاومت واکنشی طبیعی

مقاومت واکنش طبیعی هر ملت آزاده و باشرقی در مقابل تحمیل و زورگویی است.

مقاومت عامل عقب‌نشینی دشمن

مقاومت، برخلاف تسلیم شدن، موجب عقب‌نشینی دشمن می‌شود؛ اما مسیر سازش، باعث می‌شود دشمن گام‌های جلو بپایند.

هزینه و فایده مقاومت

مقاومت، هزینه دارد اما هزینه مادی و معنوی تسلیم و سازش در مقابل دشمن، به‌عبارت بیشتر از هزینه مقاومت است.

وعدۀ خدا به مقاومت‌کنندگان

خداوند در آیات بسیاری در قرآن، وعده پیروزی را برای مقاومت و ایستادگی داده است.

فدیت‌های مقاومت

مقاومت، یک امر ممکن است؛ خطای بزرگ این است که کسی تصور کند که در مقابل گردن‌کافت‌های عالم نمی‌شود مقاومت کرد و ایستاد.

مقاومت واکنشی طبیعی

مقاومت واکنش طبیعی هر ملت آزاده و باشرقی در مقابل تحمیل و زورگویی است.

مقاومت عامل عقب‌نشینی دشمن

مقاومت، برخلاف تسلیم شدن، موجب عقب‌نشینی دشمن می‌شود؛ اما مسیر سازش، باعث می‌شود دشمن گام‌های جلو بپایند.

گذشته پرچمدار مبارزه با انقلاب اسلامی بوده است. زیرا از طرفی بزرگترین خطری است که متوجه اهداف ظالمانه‌اش است و از طرف دیگر مقاومت جمهوری اسلامی باعث تخریب هژمونی سیاسی و حتی نظامی آمریکا و پایان‌دادن به افسانه‌ی شکست‌ناپذیری آن و ترغیب دیگر ملت‌های ستم‌دیده به مقاومت در برابرش شده است.

برای یافتن هدف دشمنی آمریکا با انقلاب اسلامی نیازی به محاسبات سیاسی و یا استفاده از منطق قرآنی که پیشتر گفته شد نیست، زیرا سران آمریکا دوره‌های مختلف سیاسی صراحتاً هدف خود را نابودی حکومت اسلامی ایران ذکر کرده‌اند و تنها ایرانی را می‌پسندند که با اسلام سیاسی بیگانه و حامی و مدافع منافع آمریکا در منطقه باشد و نباید انتظار داشته باشیم تا قبل از تبدیل شدن به چنین ایرانی دست از دشمنی با ما بردارند. چیزی شبیه به حکومت فعلی عربستان، که هم بخش قابل توجهی از بودجه‌اش صرف اهداف مدنظر آمریکا می‌شود، هم طبق خواسته‌های آمریکا موضع‌گیری می‌کند و هم هر چند وقت یک بار توهین و تمسخر جدید از کاخ سفید می‌شنود.

هر از چند گاهی سخنانی در کشور شنیده می‌شود که تا کی می‌خواهیم با دنیا دائماً در مبارزه و تقابل باشیم؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید دید که منظور از دنیا چه کسانی هستند؟ اگر منظور کشورهایی‌اند که هدف خود را نابودی انقلاب اسلامی نمی‌دانند به جرأت می‌توان گفت که در کشور هیچ کسی نیست که مخالف ارتباط و تعامل سازنده با آن‌ها باشد. اما اگر منظور کشورهایی مثل آمریکا هستند که تا عقب‌نشینی ما از همه‌ی ارزش‌ها و اهدافمان دست از مبارزه با ما برنمی‌دارند و با هر گام عقب‌نشینی ما جری‌تر می‌شوند، بدیهی است که همانطور که گفته شد باید به پشتوانه‌ی عقل و دین با تمام توان از خود دفاع کنیم و ذره‌ای عقب نشینی نکنیم که تجربه نشان داده است که آغاز عقب‌نشینی در برابر آمریکا و دنباله‌روهایش شاید با ما باشد اما توقف آن دیگر با ما نیست و پایانی جز دست‌کشیدن از تمام اهدافمان نمی‌توان برای آن متصور شد.

تردید در منطق پرهیز

چرا پافشاری به عدم مذاکره با دولت آمریکا منطقی نیست؟

به قلم حسام‌الدین میرجلیلی
ورودی ۹۴ مهندسی شیمی



سخن‌راندن پیرامون مسئله‌ی تعامل یا پرهیز از ارتباط با ایالات متحد آمریکا هم آسان است و هم دشوار. می‌تواند آسان باشد اگر بخواهیم خود را به دست عواطف شکل‌گرفته‌مان در این دو سوپه دهیم بنابراین از نخست، پایان سخن را می‌دانیم که «کدام طرف مناقشه به نادرست رفته است و کدام طرف بی‌تقصیر بوده است».

اما در همین جمله‌ی به ظاهر ساده‌ی اخیر پیچیدگی‌هایی نهفته است که هر فرد منصف و جویای دقت در پدیده‌ها به آسودگی نمی‌تواند از آن بگذرد. بگذارید پیش از آن که به واکاوی آن جمله بپردازم تا حد توان زمینه‌ای را برای قضاوت در این باره آماده سازم.

منظور ما از سازش چیست؟ من تعریف خویش را از سازش بیان می‌کنم و پیش از ارائه از خواننده پوزش می‌خواهم که شاید نتوانم دقت کافی‌ای در بیان تعریف داشته باشم و به دام ابهام بیافتم. از نظر من سازش در روابط یک کشور، اعم از روابط سیاسی، اقتصادی، امنیتی، نظامی، آموزشی و فرهنگی، با کشور دیگر آن است که کشور طرف نخست پیمان‌هایی را بپذیرد که عملاً دستیابی ملت خود به منافع ملی را برای همیشه مخدوش سازد. منافع ملی در این جا به معنای دستاوردهایی عینی، ممکن و مورد اجماع برای ملت مدنظر است که تا حد قابل درکی دستیابی به آن ضرری برای دیگر ملت‌ها به همراه ندارد.

برای آن که مقصودم از تعریف سازش روشن‌تر شود، می‌خواهم به یک نمونه از پرسش‌هایی که با خواندن این تعریف به سراغ ذهن خواننده می‌آید، بپردازم. این که چرا قید «همیشه» در تعریف سازش آورده شده است؟ و من می‌گویم: «در روابط میان کشورها، دستیابی به منافع ملی خود نیازمند تغییر آرایش مؤلفه‌های مؤثر در راستای فراهم‌آوری شرایط برای دستیابی به آن منفعت است. و انجام این تغییر نیازمند راهبردهای هوشمندانه‌ی مطابق با واقعیت پیچیده‌ی میان کشورهاست. و تدوین و اجرایی‌نمودن چنین راهبردهایی لااقل نیازمند به زمان زیادیست». از این رو آوردن قید همیشه از این بابت است که بگوید ممکن است یک ملت در زمان کوتاهی و یا درازی به منفعت مدنظر خود که وابسته به کنش‌های عرصه‌ی بین‌المللیست، دست نیابد چون دستیابی به منفعت یک ملت در حضور رقبای پرشمار و چه بسا قدرتمندتر و هوشمندتر کار آسانی نیست و نمی‌شود درنگ پس از طرح خواسته‌ی خود انتظار دستیابی به آن را داشت. اما این که انتظار برود ملتی برای همیشه از

منابع مادیست. این قاعده حتی برای اجرایی‌نمودن آسمانی‌ترین اهداف هم صدق می‌کند. و این گمان مطرح می‌شود که آیا راهی نیست که برای دستیابی به منابع مادی بیشتر برای پیاده‌سازی اهداف ملی و آسمانی‌مان بر این عامل کاستن از حجم اقتصادمان فائق آییم؟ کسی نمی‌تواند به این پرسش پاسخ قطعی «نه» دهد؛ زیرا با سرشت جست‌وجوگر انسانی در تضاد است. حتی قاطع‌ترین پشتیبانان عدم مذاکره در اقداماتشان به دنبال راه‌هایی برای عبور از این تنگنای قدیمی‌اند زیرا می‌دانند که ناامیدی از گشایشی در این بن‌بست به معنای چشم‌پوشی از توان آزادنشده‌ی کشورمان برای داشتن ثروتی بیش‌تر است. آنان که حتی از گفتن لفظ «مذاکره» پرهیز می‌کنند، باید بدانند که در گروه دیگر نیز کوشش برای اهداف یکسانی در جریان است.

تجربه‌ی تاریخی به ما نشان داده است که ما در مذاکره منفعتی ملی را برای همیشه از دست نداده‌ایم حتی اگر چیزی را به دست نیاورده باشیم. کابوس آن بود که یکی از دو طرف توافق برآمده از مذاکره به آن پشت پا بزند و در پایان تعهدی لغو شود و ما همان را در لغو یک‌طرفه‌ی برجام از سوی آمریکا نیز تجربه کرده‌ایم و سیاه‌ترین تصور نیز برایمان اکنون قابل درک است و اگر واقع‌نگر باشیم می‌توان گرهِ این مسئله را نیز باز نمود. با هیچ برآوردی هزینه‌های ناشی از مذاکره برای برداشتن بن‌بست ارتباط، با ازدست‌رفتن درازمدت فرصت‌های اقتصادی ناشی از نداشتن ارتباط برابری نمی‌کند. ما چهل سال از مذاکراتی که دربرگیرنده‌ی همه‌ی موضوعات اختلافی باشد تا ارتباط دو طرف را به سوی عادی‌سازی برد، چشم پوشیده‌ایم و چه کسی می‌تواند بگوید که برهه‌ای مذاکره که نمی‌توان دستیابی به توافق برای آن را ناشدنی ارزیابی کرد، ضرری به ما خواهد زد که این چهل سال نداشتن مذاکره و انفعال در کوشیدن برای حل اختلاف به ما نرزد است؟

بخواهیم یا نخواهیم دستیابی به هر دستاوردی در سطح کلان برای یک کشور مطمئناً نیازمند منابع مادیست. این قاعده حتی برای اجرایی‌نمودن آسمانی‌ترین اهداف هم صدق می‌کند



به همان پرسش نخستین نوشتار باز می‌گردم. در ارتباط پرتنش این چهار دهه میان دو کشور، کدام یک بیش از دیگری مقصر بوده است؟ شاید اگر به پرسش از نیازمندی کشورمان به ارتباط با آمریکا بخواهیم بازگردیم و پاسخ‌های دیگری از جنبه‌های گوناگون بدهیم و گوشه‌چشمی به تعریف گفته‌شده از سازش داشته باشیم، اهمیت مؤلفه‌ی تقصیرکاری چندان همان اهمیت را به هنگام خوانش نخستین جملات نوشته نداشته باشد.

منفعت خود چشم ببوشد امریست نپذیرفتنی خصوصاً هنگامی که دیگر ملت‌هایی باشند که به آن منفعت دست یافته‌اند و اگر سران آن کشور به این چشم‌پوشی تن دهند، بر پایه‌ی تعریف، آن ملت و حکومت به سازش دچار شده‌اند.

تا این جا کوشیده‌ام تعریفی از سازش ارائه دهم. اکنون باری دیگر به آغاز نوشتار باز می‌گردم. همان جمله را دگر بار با بیانی دقیق‌تر مطرح می‌کنم. کدام طرف ارتباط مقصر است و کدام بی‌تقصیر؟ دو سوی ارتباط چه کسانی‌اند؟ دو ملت و حکومت‌هایی برآمده از دو ملت که می‌شوند ایران و ایالات متحد آمریکا. آیا اهمیت دارد که کدام طرف مقصر است و کدام بی‌تقصیر؟ در ادامه چند پرسش را مطرح می‌کنم و پاسخ به این پرسش‌ها را تا حدی به خواننده واگذار می‌کنم و در عین حال برخی دیدگاه‌ها و تردیدهای خویش را در کنار آن می‌گویم. چون از نظرم مسئله‌ای پیچیده در جریان است و پاسخ به یک پرسش شاید نیازمند پاسخ به هزاران پرسش دیگر باشد که برداشت از هر کدام از آن پاسخ‌ها می‌تواند راهکاری ناهمسو با دیگری به ما ارائه دهد؛ به بیانی دیگر این که ممکن است از یک پاسخ برداشت نمائیم که ما باید با کشور مقصود ارتباط داشته باشیم و از دیگری خلاف آن را.

اما این که انتظار برود ملتی برای همیشه از منفعت خود چشم ببوشد امریست نپذیرفتنی خصوصاً هنگامی که دیگر ملت‌هایی باشند که به آن منفعت دست یافته‌اند



نخستین گزاره‌ای که به ذهن می‌آید و در قالب پرسش است، آن است که آیا ما به ارتباط با آمریکا نیازمندیم؟ این پرسش پاسخ‌های فراوانی در زمینه‌های گوناگون دارد. یک پاسخ فراگیر آن است که آمریکا بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است و تقریباً همه‌ی کشورهای توسعه‌یافته‌ی اقتصادی پیوند تجاری استواری با این کشور دارند. گواه این سخن می‌تواند این باشد که آمریکا تا به امروز بزرگترین بازار مصرف را در میان کشورها داراست. همچنین باید بدانیم که پیوندهای اقتصادی این کشور با دیگر کشورها سبب می‌شود که این کشور بر ارتباط اقتصادی ما با دیگر کشورها اثر گذارد. نمونه‌ی خوبی از این اثرگذاری همان تحریم‌هاییست که پس از پیروزی انقلاب پنجاه‌هفت به کشور اعمال شده است؛ این که تعاملات کلان اقتصادی ما با دیگر کشورها همواره متأثر از ارتباط اقتصادی نداشته و ناچیزمان با کشور ایالات متحد آمریکا است. از همین پاسخ فراگیر به پرسش‌های دیگری خواهیم رسید. یک پرسش آن است که ناشی از تنش در روابطمان با کشور یادشده، از حجم اقتصاد ما چه قدر کاسته شده است؟ بعید بدانم که پاسخ این باشد که نه تنها کاسته نشده بلکه افزوده شده است. و اگر همان پاسخ محتمل را بگوییم که کاسته شده است، این پرسش مطرح می‌شود که چرا ما باید این کاهش، یک ازدست‌رفتن منفعت ملی، را تحمل کنیم؟ بخواهیم یا نخواهیم دستیابی به هر دستاوردی در سطح کلان برای یک کشور مطمئناً نیازمند

در طریق عشق

به قلم امیرحسین مشکانی

ورودی ۹۷ مکانیک



عروس هزار داماد

از صفای نجف چیزی نمی‌نویسم که «چیزی که عیانست...»؛ فقط همین قدر بگویم که «ایوان نجف عجب صفایی دارد». دیشب مهمان حضرت زهرا(س) بودیم و امروز را در کوفه سر کردیم. کم سر ندیده این شهر اما ۱۳۸۰ سال است در ماتم یکی از آنهاست. از دارالاماره کوفه که روزگاری چشم جهانی نگرانش بود، حالا خرابه‌ای مانده و مسجد کوفه که روزگاری میزبان خطبه‌های آتشین بود، حالا حسرت خطبه‌های سال‌های ۳۵ تا ۴۰ را می‌خورد ولی هنوز شکوهمند است و شاید منتظر.

خلاصه که نماز را در سهله خواندیم؛ صفایی داشت نماز آنجا؛ همه متفاوت‌اند و یک دست.

اینجا زدست خشک سبو آب می‌چکد

مرد عربی که بعدا او را سید می‌خواندیم- ما را تور کرد که بفرمایید شب را در منزل ما بگذرانید؛ گویی بازارپای است. ما را سوار وانتش کرد. کمی که رفتیم، فهمید ماشین پنچر شده و الان خرج روی دستش می‌گذارد ولی ظاهرا از دست دادن زوار برایش گران‌تر تمام می‌شد. در پس کوچه‌های کوفه ما را گرداند. ماه از میان نخل‌ها سرک می‌کشید. عشق از نخلستان می‌جوشید و هرچند قدم موکبی سبز می‌کرد. برد ما را به خانه‌ای محقر. (البته حقارت از ماست که خانه‌ای را که در حال نداری زائر می‌پذیرد، حقیر می‌نامیم) دست و دل باز بود و دست تنگ.

پذیرایی حدود ۳ در ۵ که مردها نشستند و اتاقی کوچک‌تر برای زن‌ها. غذا ساده و معمولی ولی دلچسب بود؛ دلچسب وقتی نگاه متبسم‌اش را برسفره می‌دید و دلگیر وقتی به اوضاع مالی‌اش می‌اندیشیدی. درویش خرسند بود این سید.

خانه ظرفیت خوابیدن همه را نداشت. لذا به خانه همسایه‌اش رفتیم که او هم زائر آورده بود. آخرین ساعتی که دیدم حدود ۹ بود و بعد خوابیدم. آرام؛ به دور از رسانه‌زدگی و زیست شبانه و دغدغه‌های مسخره تمرین و پروژه وامتحان فلان استاد، مثل روزهای بچی خوابیدیم. تنها دغدغه‌مان این بود که فردا چطور خودمان را به تو برسانیم حسین‌جان! قبل اذان بیدار شدیم و بعد نماز ابوزینب بود و سفره صبحانه و شوربه ای ساده با چندنان گرم. این بارکوفی‌ها بدون دعوت اجابت کردند.

ز کودکی خادم این تبار محترم

بعد نماز راه افتادیم. سر کوچه میانبری بود که می‌رفت به عمود۱۳۱. درمسیر، کم موکب نبود. چه کسی فکرش را می‌کرد مسیری که روزی عوارض عبور از آن سر و دست دادن بود، حالا

فاصله موکب‌هایش ۵۰ مترنیست و گاهی ۵ متر. به بچه‌ها از کودکی «رسم‌خادمی» می‌آموزند. چقدر با ادب بزرگ می‌شود وقتی از کودکی، غلامی کسی را کند که غلامی‌اش برتر از پادشاهی است. بچه‌ها می‌آیند در مسیر که دستمالی بدهند، که عطری تعارف کنند، که حال زائری خوب شود. می‌دوند سمت؛ تو گویی توپ هدیه پدر را بعد از دوماه گم شدن، پیدا کرده‌اند. می‌آیند سراغت؛ گل از گلشان می‌شکند و خون در رگ هایشان می‌دود. بعداز چند دقیقه نبود موکب، سیاهی موکبی را دیدم. صدای قرآنی و عبدالباسطی و سوره قیامت. «لا اقسام...» را که می‌گوید، مو به تنت سیخ می‌شود که این خود قیامت است....



هر کسی نوکر دربار تو شد، آقا شد

امروز تا حدود عمود ۶۰۰ رسیدیم. ساعت حدود ۷ شب بود که در موکبی استراحت کردیم. همسفران خوابیدند و من به شوق اینکه به بچه‌ها برسم حدود ساعت ۸ «سپرمد دل را به جاده». موکب‌ها را از نظر گذراندم، کمی که رفتم، سرعتم را کم کردم و آدمم به جاده کنار موکب‌ها. کفش‌هایم چندروزی بود که حسابی کثیف شده بودند و خسته از این همه راه. داشتم گز می‌کردم که یک نفر افتاد به پایم و شروع کرد به تمیزکردن کفش‌ها. گفتم: «لا.. لا». گفت: «لا لا نداریم اینجا باید وایستی». پسری جوان به نام محمدرضا از خزانه در اوج غرور جوانی آمده بود برای خادمی اربابش. بوسیدمش. چقدر آدم‌ها آشنایند اینجا. ماتم برده بود.

دوساعتی گذشت و حدود ۱۶۰ عمود آمدم. لنگم کرده بود تاول‌ها. به پاهایم التماس

می‌کردم ولی کو گوش شنوا؟!... عمود ۷۶۵ را دیدم و سوار وانتی شدم. عموده‌۹۰ پیاده شدم. کمی که جلو رفتم دیدم نوشته: «موکب شباب المقاومة».

بچه‌های دانشگاه را دیدم و بعد احوالپرسی راهنماییم کردند به چادری که خدام آنجا بودند. نکته جالب حضور تعدادی از اهالی روستایی بود که بچه‌ها آنجا اردوجهادی رفته بودند.

چقدر سبک بال شده بودند؛ درس و پروژه و لپ تاپ و دانشگاه را تعطیل کرده بودند و زندگی‌شان شده بود یک کوله که چند تکه لباس داشت و زده بودند دل را به صحرا که غرق شوند در دریای عشق. هم و غمشان شده بود خدمت به کسانی که نمی‌شناسند به خاطرکسی که می‌شناسند....

دوره‌های آخرشب مملو بود از شوخی‌های ساده و خنده‌های از ته دل و محبت‌های بی‌ریا. صبح کمی بعد نماز صبحانه برپا بود؛ نیمرو با نانی موسوم به صمون.. رفتم کنارشان که نان خالی کنم. از لذت‌بخش‌ترین کارهای زندگی ام بود. احساس خدمت به صاحب‌خانه را داشت خدمت به مهمانانش.

الان می‌فهمم حال سیدها، ابوزینب‌ها و محمدرضاها را. دلم می‌خواست دل نکنم و بمانم. به راستی بعد از دعا برای ظهور باید دعا کنیم در راه بمانیم که «مقصد خود راه می‌تواند باشد».

دیدار شد میسر...

میرسی به عمود ۱۳۹۸... اینجا دلدادگی‌ات تازه می‌شود؛ نفست هم. اینجا وصال نه مدفن عشق که فرصتی برای شروع مجدد آن است. از حدود عمود ۱۳۶۰ که به میعاد می‌رسی، گویی ندایی در تو می‌خواند: «فخلع نعلیک ..» و تو سرمست و پابرنه قدم برمی‌داری و گویی پا بربال ملائک می‌گذاری. به این جا که می‌رسی پر می‌گشایی.... سلام می‌دهی و ماتت می‌برد. اینجا زبان الکن می‌شود و کلام قاصر.. تو می‌مانی و هزار حرف نگفته که «چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی» ..

روبروی گنبد می‌ایستی و درد دل می‌کنی...

«سلام آقا.....»



آمریکا کجاست؟ آمریکایی کیست؟

تأملی تاریخی به شکل‌گیری کشور آمریکا

به قلم مهدی دیزانی

ورودی ۹۶ مهندسی شیمی



وقوع رنسانس فرهنگی در قرن ۱۴ و انقلاب مذهبی پروتستانی در قرن ۱۶، به انحطاط حکومت‌های مذهبی و کاتولیک اروپا سرعت بخشید. جنگ‌های ۳۰ ساله مذهبی در اروپا که دولت‌های کاتولیک هابسبورگی اتریش و اسپانیا را در مقابل بریتانیا، هلند، دانمارک، سوئد و پروس پروتستان قرار داد، با پیمان صلح وستفالی به پایان رسید. پیمانی که به موجب آن آزادی مذهبی پروتستان‌ها در شمال اروپا تثبیت و تضمین شد، به کلی پاپ را از قدرت کنار گذاشت و شالوده‌ای بود بر تشکیل و قوام دولت-ملت بر اساس ملیت و نه دین. مذهب پروتستان و به خصوص شاخه کالوینی آن که در آن روزها به شدت در شمال اروپا در حال گسترش بود، برخلاف بسیاری از ادیان و مذاهب که نگاه منفی به دنیا و مال اندوزی داشتند، از نوعی عقل گرایی اقتصادی بهره‌مند بود و «کار» را فی‌نفسه یک ارزش میدانست. علاوه بر این معنویتی که در این مذهب تبلیغ میشد، شناخت دقیق و تسخیر و حتی تغییر طبیعت را نشانه شناخت دقیق خدا میدانست و ارج می‌نهاد. این گونه بود که در سایه تعلیمات و اخلاق پروتستانی، غرب وارد دوره‌ی جدیدی از تاریخ خود شد. دوره‌ای که انقلاب صنعتی یکی از نقاط پرنرگ آن است.

سال‌ها پیش از این اتفاقات در قرن ۱۵ میلادی، فردیناند آراگونی، حاکم بخش اعظم اسپانیا که درگیر جنگ خونینی با مورو‌ها، آخرین سلسله مسلمان باقی‌مانده در اندلس بود، به کریستف کلمب دریانورد ایتالیایی ماموریت داد تا با دریانوردی از طریق مغرب به هند (مکانی در مشرق) رود. (که البته همین موضوع ظن برخی مورخان که معتقدند اسپانیایی‌ها با دست‌یابی به کتب و منابع مسلمانان اندلس، به گرد بودن زمین و احتمال وقوع مکانی در سه پنجم خالی دنیا پی‌برده بودند را تقویت می‌کند.)

با کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، رقابت تازه‌ای میان استعمارگران برای افزایش نفوذ خود در این ارض جدید آغاز شد. اسپانیا، فرانسه، پرتغال و بریتانیا سربازان و نیروی دریایی خود را به سمت آمریکا گسیل دادند و هر یک بخشی از این سرزمین را تحت سلطه خود درآوردند. پرتغال مستعمره برزیل را تشکیل داد، اسپانیا مکزیک، جنوب غربی آمریکای شمالی و غرب آمریکای جنوبی را تصرف کرد و بریتانیا هم سواحل شرقی آمریکا را ضمیمه خاک خود کرد. سیل مهاجرت‌ها به سمت این سرزمین جدید شروع شده بود و طولی نکشید که در سواحل شرقی آمریکا، سیزده استان مهاجرنشین انگلیسی ایجاد شده بود، مهاجرنشین‌هایی که امروزه به ایالات نیوانگلند معروفند. در این میان، سه نکته بیش از همه توجه را به خود جلب می‌کند. نخست دلیل این مهاجرت‌ها؛ به هر حال آمریکایی

پوست استفاده نکنند. گویی هدف این استعمار با بقیه تفاوت‌هایی داشت.

پس چند جنگ دریایی میان بریتانیا از یک سو و اسپانیا و فرانسه از سوی دیگر، به تدریج قدرت بریتانیا بر آمریکای شمالی تثبیت شد. اوضاع به همین منوال پیش میرفت تا این که به بهانه یک مخالفت جدی اقتصادی به تعرفه‌های گمرکی و مالیاتی، جنبشی در اعتراض به حاکمیت بریتانیا بر آمریکا شکل گرفت. در جولای ۱۷۷۶ ساکنان مستعمره نشین ایالات متحده در فیلادلفیا کنگره‌ای تشکیل داده و بیانیه‌ای صادر کردند که به اعلامیه‌ی استقلال مشهور است. حاضران در این کنگره یک ماسون سرمایه‌دار به نام جرج واشنگتن را به رهبری ارتش ایالات متحده برگزیدند و این مقدمه‌ای بود بر شش سال جنگ برای استقلال. نهایتاً بریتانیا به موجب قرارداد ۱۷۸۳ پاریس، استقلال آمریکا را پذیرفت.

به جرئت می‌توان ادعا کرد که استقلال آمریکا به رهبری سرمایه‌داران لیبرال و ماسونی رهبری شد که هدف‌شان دفاع از سرمایه‌داران در مقابل زیاده‌خواهی بریتانیا بود. اصلی‌ترین رئیس‌جمهور‌های آمریکا همچون واشنگتن، آدامز، فرانکلین و جفرسون ماسون‌هایی بودند که تمام‌قد از سرمایه‌داران دفاع می‌کردند. حضور پررنگ نظرات جان لاک در اعلامیه استقلال، لیبرالی بودن ماهیت این حرکت را نیز نمایان می‌کند.

به طور کلی می‌توان گفت سرزمین آمریکا برای مثلث مقتدر ماسونی لیبرالی سرمایه‌داری به مثابه مکانی خلوت و بی‌مزاحم و شخم‌خورده بود تا بر اساس ایده‌هایشان نهال تمدن جدید خود را به دور از هیاهوی اروپای تازه‌مدرن شده و همیشه در حال جنگ در آن بکارند. تمدنی فاقد تاریخ، فاقد سنت که قلدری و اشغال‌گری و تهاجم با نطفه‌اش درآمیخته است.

شمالی‌اولین یا آخرین مستعمره بریتانیا نبود، ولی هیچ یک از دیگر مستعمرات اینچنین با اقبال مهاجران مواجه نشدند. دوم ترکیب جمعیتی مهاجران؛ بخش اعظم مهاجران را مردم عوامی‌ای تشکیل می‌دادند که یا زندانیان تازه از زندان آزاد شده بودند، یا کشاورزان بی‌کار شده به دلیل انقلاب صنعتی و یا افراد مقروض و مدیون. ولی اقلیتی نخبه‌هم در بین این مهاجران حضور داشتند؛ ماسون‌ها، مردمی که به مذهب پیوریتن معتقد بودند و ماسون‌هایی که به مذهب پیوریتن معتقد بودند! پیوریتن‌ها در واقع انشعابی افراطی از شاخه کالوینی مسیحیت پروتستان بودند که شدت دنیا دوستی و علاقه وافرشان به جمع کردن سرمایه باعث میشد مردم اروپا آنها را یهودی بنامند!

و سوم برخورد مهاجران با بومیان منطقه. اصلی‌ترین دلیل اروپاییان برای استعمارگری، استفاده از منابع طبیعی رایگان مستعمرات برای شتاب دادن به کارخانه‌هایی بود که هر روز با شدت و قوت بیشتری به تولید می‌پرداختند. در طی این فرایند استعمار، مردم بومی می‌توانستند کارگران رایگان پروسه برداشت و انتقال این مواد اولیه به کشور استعمارگر باشند، ولی سیاستی که در آمریکا پیاده شد نه استثمار مردم منطقه، بلکه نسل‌کشی هدفمند آنها بود. تا آخر قرن هجدهم بیش از بیست و پنج شهر از حدود سی شهر مردم بومی آمریکای شمالی توسط مهاجران نابود شد (این نکته نیز حائز اهمیت است که سرخ‌پوستان در آن برهه برخلاف تصور رایج صاحب‌مدنیت بودند) و میلیون‌ها نفر از آن‌ها در این میان کشته شدند. مهاجران به قدری بر این سیاست خود مطمئن و مصر بودند که حاضر شدند برای تأمین کارگر ارزان با تحمل هزینه‌های قابل توجه صد‌ها هزار برده را از آفریقا به آمریکا بیاورند، ولی از بومیان سرخ

چرا مرگ بر آمریکا می‌گوییم؟

به قلم عرفان مظفری

ورودی ۹۷ مکانیک



خیلی از ماها نمی‌دانیم چرا کارهایی را داریم انجام می‌دهیم. چشمان‌مان رو بسته‌ایم و گوش‌هایمان گرفته‌ایم و تقلیدوار از بقیه پیروی می‌کنیم. حجابم را برمی‌دارم مثل بقیه. توثیت می‌زنم مثل بقیه. نشریه می‌زنم مثل بقیه. در تشکل هستم مثل بقیه. و شعار می‌دهم. مثل بقیه. اجازه بدید با هم یک مقدار مثل بقیه نباشیم. چرا می‌گوییم «مرگ بر آمریکا»؟

یکی از وجهه‌هایی که یک کشور در نگاه مردمان دیگر کشور ها می‌سازد از طریق سیاست خارجی است. آمریکا تاریخچه خوبی از این قضیه ندارد. کافی هست عبارت «جنايات آمریکا از ۱۹۰۰ به بعد» یا «از ۱۶۵۰ تا ۱۹۰۰» را در اینترنت جست‌وجو کنید. تمام موارد را هم با دقت نگاه کنید که آیا می‌شود جنایت حسابش کرد یا خیر. ولی همه قبول داریم که تاریخچه رو باید نگاه کنیم اما وضعیت فعلی از همه چیز مهمتر است. به طور مثال؛ زمانی ما با عراق درگیری داشتیم، کشته‌ها دادیم و دادند اما الان در پیاده‌روی اربعین خرما به ما تعارف می‌کنند. به خانه‌شان دعوت‌مان می‌کنند و با نهایت پذیرایی آغوش‌شان رو باز می‌کنند. اما وضعیت فعلی آمریکا چطور است؟ روزنامه نیویورک تایمز در تاریخ ۱۱ دسامبر ۲۰۱۸ نوشت که فاجعه انسانی که در یمن به وقوع پیوسته، در نتیجه تسلیحاتی است که آمریکا به نیروهای ائتلاف متجاوز به یمن به سرکردگی عربستان فروخته است. این نشریه در مقاله‌ای که با عنوان «فاجعه یمن، ساخته و پرداخته آمریکا» منتشر کرد، به بررسی اوضاع یمن پرداخته و همچنین به آمار مربوط به معامله‌های فروش تسلیحاتی آمریکا به عربستان اشاره کرده. نیویورک تایمز اضافه می‌کند که بمب‌های استفاده شده در حمله به منطقه ارجب یمن، بارکدهایی داشت که وزارت جنگ آمریکا روی آنها نصب کرده بود و نشان می‌داد که این بمب‌ها در شرکتی در ایالت تگزاس آمریکا تولید شده است. این نکته هم جالب است که دونالد ترامپ بلافاصله بعد از انتصاب به ریاست جمهوری آمریکا به عربستان سفر کرد و تصمیم باراک اوباما مبنی بر توقف فروش تسلیحات به عربستان را لغو کرد.

در رابطه با سوریه هم به نحوی دیگر. یکی از نمایندگان مجلس سنای آمریکا، پال، در مصاحبه‌ای با شبکه خبری سی‌ان‌ان گفت: «آمریکا، قطر و عربستان سعودی داشتند به کسانی مانند داعش، النصره، القاعده و سنی‌های افراطی که در حال پیکار با بشار اسد در سوریه بودند، سلاح می‌رساندند.» یا تعدادی از اعضای داعش با بالگردی آمریکایی اقدام به فرار از اردوگاهی در جنوب شهر حسکه کردند. یا برخلاف قوانین بین‌المللی آمریکا با استفاده از بمب فوسفوری مناطقی از جمله استان دیرالزور را هدف گرفت. یا ...

رابطه برادری با اسرائیل هم که از واضحات است. لازم نیست آمریکا به طور مستقیم فلسطینی‌های مظلوم را بکشد. همین که از رژیم اسرائیل دفاع می‌کند برای شریک جرمی کافی‌ست.

این‌ها نمونه‌هایی بود از کارهای اخیر که دولت آقای ترامپ انجام داده است. از دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم و پشت‌پرده‌ای آنها حرفی نمی‌زنیم که به جای نشریه باید کتاب‌های قطوری نوشت. با این اوصاف بهتر است بگوییم آمریکا فرق خاصی با گذشته پیدا نکرده.

حال وقت آن هست که ببینیم «مرگ بر آمریکا» یعنی چه. مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر همین اتفاقات. یعنی مرگ بر بی‌صفتانی که ادعای صلح دارند اما از همه بیشتر خون می‌ریزند. یعنی مرگ بر سیاستی که یک ملت را از خانه خودش بیرون می‌کند. یعنی مرگ بر دولتی که با ریختن خون بچه شیرخواره برای خودش پول می‌سازد. یعنی مرگ بر کسانی که به وحشی‌هایی کمک می‌کنند که گوشت کودک را به مادرش می‌خورانند. مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر هر نظام سلطه جویی که بخواهد بر جهان حکومت کند. مرگ بر آمریکا یعنی اینکه مظلومان جهان تنها نیستند. مرگ بر آمریکا یعنی اینکه دیگر وقت گردن‌کشی تمام شده. همین‌ها کافی هست یا ادامه بدهم؟!

تا اینجا از گفتار خود گفتیم. آیا این «مرگ بر آمریکا» گفتن یا به مشابه آن پرچم آمریکا را سوزاندن، بی‌احترامی به ملت آمریکاست؟ عده‌ای از آمریکایی‌ها که همانند ما عمل می‌کنند. تصاویر مختلفی از به آتش کشیدن پرچم‌شان در فضای مجازی وجود دارد. جالب است بدانید که قانون اساسی آمریکا اجازه چنین کاری رو به آنها می‌دهد. مدتی پیش در مراسم تحلیف دونالد ترامپ، پرچم آمریکا به آتش کشیده شد و رئیس جمهور خواستار محاکمه معترضین شد اما یکی از قاضیان آمریکا با استناد به قانون اساسی (اصلاحیه اول قانون اساسی) آتش زدن پرچم را آزاد اعلام نمود. اما برای عده‌ای از آمریکایی‌ها ممکن است حالت خوشی نداشته

باشد این شعار دادن‌های ما و اینکه پرچم می‌سوزانیم. چه اتفاقی می‌افتد؟ قطعاً این سوال پیش می‌آید چرا ایرانی‌ها، اروپایی‌ها، یمنی‌ها، هندی‌ها و... به ما بد می‌گویند؟ چرا پرچم مقدس کشورم را می‌سوزانند؟ این سوال‌ها آدم را به تحقیق می‌کشاند. در گوگل عبارتی با مضمون what does death to America mean جست‌وجو کردم و این جملات از رهبر انقلاب در ابتدا آمد(البته به انگلیسی): «گله میکنند که چرا ملت ایران می‌گویند «مرگ بر آمریکا»؛ اولاً بنده این را برای حضرات بزرگان آمریکایی روشن کنم؛ مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر ترامپ و جان بولتون و پمپئو! مرگ بر اینها یعنی مرگ بر سردمداران؛ ما به مردم آمریکا کاری نداریم؛ مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر شما چند نفر و آن گروهی که دارید اداره می‌کنید کشورتان را، مراد این است؛ حالا در این دوره اینها هستند، در دوره‌ی دیگر هم دیگران؛ بحث ملت آمریکا نیست. ثانیاً تا وقتی که دولت آمریکا و رژیم آمریکا همین شرارت، همین دخالت، همین خباثت، همین زداالت را در اعمال خودش دارد، این مرگ بر آمریکا از دهان ملت ایران نخواهد افتاد.» ۱۹ بهمن ۹۷. چه اهانتی بهتر از این که آدم را از غفلت خارج کند؟ چه اهانتی بهتر از این که مرا به کارهای سیاست مداران کشورم آگاه کند؟ ای کاش هرروز به من چنین اهانت‌هایی می‌شد.

ای کسانی که احتیاط می‌کردید و سکوت می‌کردید، فریادتان را بر سر آمریکا بکشید و ای کسانی که تا الان دم از مرگ بر آمریکا می‌زدید، محکم‌تر از قبل و از روی مینا و با تمام قوا فریاد زنید مرگ بر آمریکا.



ماجرای عجیبی است...



به قلم سید محمدامین سپیدهدم
رویدی ۹۶ هوافضا



و سرانجام سعد حریری را مجبور به استعفا کند. در عراق اما تجمعات نامنظمی که قبل از اربعین شروع شده، درگیری های زیادی را به دنبال داشته و منجر به کشته و زخمی شدن هزاران نفر شده بود با فرارسیدن ایام اربعین حسینی(ع) متوقف و پس از آن یعنی از ۲۵ اکتبر این بار منظم تر و با فراخوان مقتدی صدر مجددا برپا شد. و توانست بخشی از جریانات قومی و سیاسی عراق را با خود همراه کند.

اعتراضاتی که برخی شواهد و تحلیل ها رد پای برخی کشورهای غربی و منطقه ای را در آن پر رنگ دانسته و هدف آن را فشار آوردن به ایران برای قطع ارتباط با عراق(و حتی لبنان) میدانند.

که به مرور و با گذشت زمان هدف رهبران آن کمی واضح تر شد که آن استعفای عادل عبدالمهدی و تشکیل دولت جدید بود.

در این میان نباید از نقش تعیین کننده آیت الله سیستانی به عنوان مرجعیت بزرگ عراق غافل شد که از همان ابتدا با این مطالبات همراهی کرده و از دولت خواستند که به مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم رسیدگی کند.

نکته ای که درباره این درخواست قابل ذکر است اعتقاد ایشان به حفظ امنیت و آرامش و رفع نیاز ها ضمن حفظ دولت کنونی است که از این جهت با جریانات دیگر سیاسی از جمله جریان مقتدی صدر اختلاف نظر دارند و با توجه به سابقه نه چندان مطلوب این گروه ها در اداره امور کشور بعید به نظر میرسد که پروژه سقوط دولت مستقر به سرانجام مطلوبی برسد.

سخن آخر...

ماجرای این روزهای عراق و لبنان از جهاتی بی شباهت به اتفاقات سال ۹۶ در ایران نیست و میتوان جنس مطالبات این سه واقعه را نقطه اشتراک خوبی برای این ماجراها دانست.

و نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مضرات فضای درگیری و ناامنی اگر بیشتر از فواید آن نباشد مسلما کمتر نیست و بعید به نظر میرسد که فضای اغتشاش و آشوب بتواند دردی از مردم این دو کشور دوا کرده و وضعیت آن ها را بهبود بخشد و از طرفی به راحتی میتواند پای سایر کشور ها را به این دو کشور باز کند.

همان چیزی که مخالفت با آن شاید وجه اشتراک سخنان و اقدامات مردم و جریانات مختلف این کشورها بوده و هست و تجربه ثابت کرده امنیت و آرامش میتواند زمینه خوبی را برای احقاق حقوق ملت ها فراهم سازد.

حساب نمی آید. کشور عراق پس از سرنگونی صدام تشنه پیشرفت، بازسازی و رشد اقتصادی بود که این عطش با جنایات داعش شدت بیشتری گرفت؛ تا جایی که انتظارات از دو دولت حیدر العبادی و عادل عبدالمهدی برای رسیدن به این مهم که جزو خواسته های به حق و انتظارات بدیهی این ملت بود را بالا برد. اما عبدالمهدی تا حدود خوبی نتوانست به هر دلیل این انتظارات را برآورده کند؛ بیکاری، فقر، ناامنی، رکود و... در کنار هجمه های رسانه ای معلوم الحال در این کشور که اخبار راست و دروغ را با نیت های اغلب یکسان منتشر میکردند همه و همه در راستای القای ناتوانی این دولت در اداره کشور توانست تا حد خوبی موفق عمل کند و این موضوع بهانه خوبی بود تا احزاب و بخشی از جامعه عراق را بر علیه دولت او متحد نماید. تا جایی که دو حزب اصلی مسلط بر پارلمان عراق را علیه او به یک نقطه برساند.

حال چه میگذرد؟

اعتراضات لبنان که بر خلاف تجمعات و مخالفت های مردمی در سال های قبل که معمولا به گروه های معدودی محدود می شد این بار به دلیل عام شمول بودن منشاء آن توانسته اقوام و ادیان گوناگونی را مثل مسیحی ها، یهودی ها و شیعیان را با خود همراه سازد، سعی شد توسط برخی جریانات اهدافی بزرگتر از مشکلات معیشتی را دنبال کرده و اصل مساله تفکر مقاومت را مورد هجمه قرار دهد اما ریشه این تفکر با مدل های مختلف در مذاهب و ادیان مختلف لبنانی باعث شد که این اتفاق نه تنها رخ نداده بلکه رهبران جریان مقاومت از جمله سید حسن نصرالله، میشل عون و سلیمان فرنجه را با این ماجرا همراه کرد و مساله را وارد فاز جدیدی از اعتراضات کرد.

فشار ها رفته رفته به دولت زیاد تر شد تا جایی که حریری مجبور شد قانون افزایش هزینه ارتباطات را که علی الظاهر نقطه شروع اعتراضات بود لغو کرده و برای جلب رضایت معترضان از حقوق و مزایای وزرای دولت بکاهد. همچنین وعده هایی را برای بهبود وضعیت عراق بدهد که عدم پایبندی وی به وعده های قبلی خود در اوایل ایام تشکیل دولت باعث شد که این وعده ها و اصلاحات اثر قابل توجهی را بر افکار عمومی لبنان نگذارد

تقریباً در تمامی بخش های خبری، سایت ها و کانال های اطلاع رسانی روزی نیست که حداقل یک بار از کلماتی نظیر عراق، اعتراض، آشوب، مقتدی صدر، سیدعلی سیستانی، لبنان، حریری، سید حسن نصرالله و... در فضای جامعه مخابره نشود.

اخبار و مطالبی که گاه نوک پیکان را به سمت دولت های دو کشور گرفته و گاه احزاب سیاسی و شخصیت های مطرح در عراق و لبنان را مورد توجه خود قرار می دهند. البته کم نیستند تحلیلگران و چهره هایی که در این حوادث پا را از مرزهای خود فراتر گذاشته و ایالات متحده، عربستان و حتی ایران را مورد هجمه قرار داده اند.

ماجرای آنقدرها هم ساده نیست که بتوان به سادگی تحلیل کرد و درباره آن نظر داد. اما به هر صورت نگارنده در این یادداشت قصد دارد که این حوادث را در ۳ بخش مورد بررسی قرار داده و روایتی را که پس از حجم قابل توجهی تحقیق و بررسی برایش مسجل گشته در این چند خط ارائه نماید.

از کجا شروع شد؟

پس از تکیه زدن سعد حریری بر صندلی نخست وزیری بود که لبنان رفته رفته به سمت ضعف اقتصادی، مدیریتی و اداری دچار شد. آنجا که سعد حریری بر خلاف پدرش توان بالایی در همراه کردن همه اقوام و ادیان لبنان با تفکرات و برنامه هایش زرا نداشت و ناراضی های عمومی روز به روز بالاتر رفت.

تشنجات داخلی، میدان دادن خارج از عرف به کشورهایی از جمله عربستان سعودی، سیاست های اشتباه اقتصادی و افزایش حقوق و در نتیجه رفاه افراد حاکمیتی به خصوص وزرای دولت در دوران سعد حریری خبر از روزهای پر التهابی در روزهای پیش روی لبنان می داد.

هیزم این آتش هر روز بیشتر و برای شعله ور شدن آماده تر میشد تا این جرقه آن از قانون افزایش هزینه مکالمه و ارتباطات زده شد و اعتراضات مردمی را وارد فاز جدیدی که همان تظاهرات خیابانی بود کرد.

در عراق اما وضعیت به گونه ای دیگر رقم خورد. واقعیت جامعه عراق نه تنها مسئله جدیدی نیست که مسئله چندان ناشناخته ای هم به



بسج را در شبکه‌های
اجتماعی دنبال کنید
Basij_Sharif

زیرگذر انقلاب

تو بخش «زیرگذر انقلاب» می‌خواهیم از همه چی براتون بگیم. متن طنز، توییت، گاهی به فرض محال اگه سوتی هم دادیم اول خودمون می‌گیم. خلاصه که از ما حمایت کنید.



به قلم امیرمحمد ایل‌بیگی

ورودی ۹۶ مهندسی شیمی

بسم رب الخلاق

پس از منتشر شدن پوستر اکران انیمیشن **ToyStory4** توسط انجمن همیشه اسلامی، تو گروه‌های به اصطلاح امت حزب‌الله کلی این کارشونو مسخره کردن. از اونجایی که من مثل بقیه بسیجیا نیستم و می‌شینم فکر می‌کنم که چرا یه تشکل با این سابقه باید بپاد انیمیشن خارجی اکران کنه؟ اونم با فروش بلیت در حالی که فیلم رو از یه سایتی دانلود کردن و مجانی براشون در اومده!

پس از سالها اعتها تفکر (۱/۱۲ ساعت) به این نتیجه رسیدم که هدف انجمن ازین اکران نشان دادن مفاهیم مهم، عمیق و ارزشمند انقلاب است. مثلا یکی ازین مفاهیم رسیدن دو دلدار قدیمی به هم است که نمی‌دونم چجوری باید ربطش بدم به انقلاب!

یکی دیگه قلدری یه عروسک دختر در کارتونه که می‌خواه بقیه رو ناقص کنه تا نقص خودشو درست کنه، باز نمی‌دونم کجای انقلاب اینطوری شده ولی به هر حال. یا در جای دیگر نشون میدی... (خب گویا صحنه مشکل داشت و متن من هم مثل خود کارتون سانسور شد). ... دنبال یه بخشی از کارتونم که بشه به انقلاب ربطش داد، از صبر و شکیبایی شما خوانندگان کمال تشکر را دارم... اها مثلا اون گروهی که تو ماشین موندن و زدن چرخ ماشین رو پنجر کردن تا رفیقشون برگرده رو میشه ربط داد اون شهدایی که تو سنگر با لب تشنه بدون آب جلوی تانک‌های عراقی مقاومت کردن تا نیروی کمک برسه و نذارن شهرهای این کشور اشغال بشه... یکم احساسی شد برگردیم به حالت عادی، اون چنگاله هست که همش می‌گه من آشغال و می‌خواه بره تو سطل آشغال ولی وودی می‌گه تو عروسک محبوب بونی‌ای، اون عروسکه ما ملت ایرانیم که حرف تو کلمون نمیره و وودی کلک می‌زنه و می‌گه تو آشغال بونی‌ای و ما هم عاشق بونی میشیم. می‌خواه بگم مراقب باشید یه چیزی که مخالفش اید رو با یه ترفند دیگه بهتون غالب نکنن.

خوب شد دیگه ته‌ش یه پند اخلاقی هم دادم.



حضور روز گذشته آقای رحیم‌پور ازغدی
جهت بازخوانی اسناد لانه جاسوسی آمریکا

